

تحلیل ایمان گرایی جان بیشاپ

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۰۱

شیرما شهرستانی*

محسن جوادی**

چکیده

جان بیشاپ نوعی از ایمان گرایی را تعریف می‌کند - و آن را ایمان گرایی معتدل می‌نامد - که بر اساس آن، گاهی به لحاظ اخلاقی اجازه داریم به باوری که شواهد و قرائنی برای آن وجود ندارد، ملتزم شویم. این دیدگاه، ادامه دیدگاه ویلیام جیمز است که او، آن را در مقاله «اراده معطوف به باور» بیان کرده است. در این دیدگاه، بحث از مجاز بودن اخلاقی باور دینی به میان می‌آید. بیشاپ معتقد است که باور دینی می‌تواند متأثر از اراده باشد. البته از نظر او، اراده تنها به نحو غیر مستقیم می‌تواند بر باور تأثیر بگذارد. بنابراین ما می‌توانیم به نحوی باور خود را کنترل کنیم و بحث مسئولیت و وظایف ما برای داشتن یک باور مطرح می‌شود. در این مقاله، به ایمان گرایی جان بیشاپ و کنترل باور و اخلاق باور از دیدگاه او و ویلیام جیمز پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی

ایمان گرایی، کنترل باور، اخلاق باور، وظایف در قبال باور، جان بیشاپ

مقدمه

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبایی

** استاد دانشگاه قم

Moh_javadi@yahoo.com

ایمان‌گرایی از جمله مباحثی است که از دیرباز مورد بحث و بررسی فلاسفه و متفکران قرار گرفته است. از نظر غالب ایمان‌گرایان غربی، باور دینی امری بی‌نیاز از توجیه عقلانی است و بدون داشتن توجیه عقلانی، می‌توان به یک باور ملتزم بود. در دیدگاه کرکگور، داشتن توجیه عقلی، نه تنها باور دینی را تأیید نمی‌کند بلکه آن را تضعیف هم می‌کند. در مقابل، قرینه‌گرایان سخت‌کیش معتقدند که التزام به باوری که قرائن کافی برای آن وجود ندارد، امری غیر مجاز و غیر اخلاقی است. اما در این شرایط، متفکرانی هم هستند که به شیوه‌ای متفاوت به این بحث نظر افکنده‌اند. کسانی چون ویلیام جیمز و جان بیشاپ^۱ از این افراد به حساب می‌آیند. جیمز، در مقابل دیدگاه قرینه‌گرایانه، به طرح دیدگاهی می‌پردازد که داعیه‌دار نوعی ایمان‌گرایی معتدل است. بیشاپ هم با طرح مباحثی در زمینه توجیه باور دینی می‌کوشد تا دیدگاه خود را بر مبنای دیدگاه جیمز استوار کند. او، با بهره‌گیری از دیدگاه جیمز و با افزودن قیودی بر نظریه جیمز، ایمان‌گرایی معتدل مورد نظر خود را سامان می‌دهد که به نوعی، نظریه‌ای بین قرینه‌گرایی و ایمان‌گرایی متداول محسوب می‌شود.

در این مقاله، ابتدا به تعریفی که بیشاپ از باور ایمانی ارائه می‌دهد می‌پردازیم و سپس با توجه به مؤلفه‌های مورد نظر او در باور دینی، این مؤلفه‌ها را بررسی می‌کنیم. بیشاپ، اراده را بر باور مؤثر می‌شمرد و معتقد است که می‌توان بر باور تأثیر گذاشت. به همین دلیل، مسئولیت و وظایفی در قبال باور مطرح می‌شود و لزوم داشتن اخلاق باور نیز به میان می‌آید. این مقاله درصدد است تا به بررسی و تحلیل موضع مختار بیشاپ بپردازد.

۱. ایمان‌گرایی مورد نظر بیشاپ

بیشاپ، ایمان‌گرایی را نظریه‌ای می‌داند که بنا بر آن، برخی اوقات ریسک‌های ایمانی^۲ - که ریسکی اعتقادی درباره گزاره‌های ایمانی است - به لحاظ اخلاقی مجاز شمرده می‌شوند (Bishop, 2007, p.22); به این معنا که گاهی اوقات به لحاظ اخلاقی، مجاز است که در ارتباط با گزاره‌های ایمانی خطر کنیم. او، گزاره‌های ایمانی را موضوع باورهای ایمانی می‌داند (Bishop, 2007, p.22)، و برای این که یک باور، باوری ایمانی به حساب آید، حصول سه شرط را لازم می‌داند (Bishop, 2007, pp.21-22):

۱- التزام عملی به آن باور، تأثیر مهمی در زندگی فردی داشته باشد که آن باور را پذیرفته است؛

۲- التزام عملی به آن باور، با یک انتخاب به دست آمده باشد؛

۳- گزاره‌ای که موضوع آن چنین باوری است، اصلی اساسی در یک قالب عقیدتی باشد (یک گزاره پایه باشد) یا این که مستقیماً از اصول اساسی به دست آمده باشد.

باید توجه داشت که او، موضوع ایمان را درون سنت ابراهیمی و مسیحی می‌یابد؛ زیرا این نوع ایمان، اهمیتی حیاتی دارد، و لذا به توجیه آن اقدام می‌کند (Bishop, 2007, p.48). او، در مقاله‌ای با عنوان «ایمان»، دیدگاه‌های متفاوت در باب ایمان را مطرح می‌کند و به دنبال آن، به ارائه نظر خود نیز می‌پردازد (Bishop, 2010).

بر اساس این مقاله، الگوهای متفاوتی از ایمان دینی را می‌توان ترسیم کرد، که عبارت‌اند از:

الگویی بر اساس احساس و تأثر: در این الگو، ایمان به عنوان احساس اعتماد به وجودی برتر مورد نظر قرار می‌گیرد.

الگوی علم خاص و قطعی: در این الگو، ایمان به عنوان علم به حقایق خاص دانسته می‌شود که توسط خداوند به ما وحی شده است. این الگو، در معرفت‌شناسی اصلاح شده پلانتینگا و کالون قابل مشاهده است.

الگوی باور: در این الگو، ایمان به منزله باور به وجود خداوند است، که در دیدگاه توماس آکوینی دیده می‌شود.

الگوی خطرپذیری عقیدتی: در این مورد، ایمان به عنوان التزام عملی، و رای شواهد، به وجود خداست. بیشاپ، این دیدگاه را - که مورد نظر ویلیام جیمز است - می‌پذیرد و به دنبال توجیهی برای آن برمی‌آید.

الگوی ایمان به منزله امید: در این الگو، ایمان به عنوان امیدی (یا عملی امیدوارانه) است نسبت به این که خدایی نجات دهنده وجود دارد (Bishop, 2010).

بیشاپ، ایمان‌گرایی مورد نظر خود را از دل نظریه جیمز درباره توجیه باور بیرون آورد و معتقد است که بر اساس آن، می‌توان نوعی ایمان‌گرایی معتدل را ترسیم کرد که هم به شواهد بیرونی اهمیت می‌دهد و هم احساسات فرد را مورد توجه قرار می‌دهد

(Bishop, 2007, pp.11-12). از این منظر، ایمان‌گرایی مورد نظر بیشاپ، با گرایش‌های ایمان‌گرایانه معمول متفاوت است؛ چرا که در هیچ کدام از گرایش‌های ایمان‌گرایی، عقل و توجیه عقلانی در ایمان وارد نمی‌شود و ایمان، در پاره‌ای از موارد بی‌نیاز از توجیه عقلانی دانسته می‌شود (پلانتینگا) (لی، ۱۳۸۱، ص ۴۵)؛ و در مواردی نیز ناتوان از توجیه عقلانی شمرده می‌شود (ویتگنشتاین) (عظیمی‌دخت، ۱۳۸۵، ص ۴۴)، و حتی کرکگور معتقد است که توجیه عقلانی برای ایمان مضر است و هر چه توجیه کمتر باشد، ایمان بالاتر است (لگنهاوزن، ۱۳۷۴، ص ۱۰۷). ولی موضع بیشاپ، موضعی اخلاق مدارانه و عقل مدارانه در باب ایمان است؛ و او معتقد است که می‌توان و باید به توجیه باور ایمانی دست یافت (Bishop, 2007, p.12).

۱-۱. تفاوت دیدگاه بیشاپ درباره ایمان با دیدگاه‌های پیشین

دیدگاه بیشاپ، از این جهت با دیدگاه‌های ایمان‌گرایانه تفاوت دارد که او، نه تنها توجیه را برای باور ممکن می‌داند، بلکه حتی آن را برای مصون ماندن از خطا و خرافه لازم می‌شمرد.

تفاوت دیدگاه بیشاپ با دیدگاه پلانتینگا، در توجیه باور مشخص می‌شود. پلانتینگا توجیه استنتاجی را برای باور قبول ندارد و معتقد است که باور دینی، بی‌نیاز از توجیه عقلانی است. از نظر او، باورهای دینی باورهایی پایه‌اند که نیازی به توجیه ندارند (جوادی، ۱۳۸۱، ص ۳۰). اما بیشاپ توجیه را برای باور ضروری می‌داند. او بین پذیرش باور و بنا نهادن بر پذیرش باور، تفاوت قائل می‌شود و معتقد است: اگر چه در مرحله پذیرش و باور به یک مسئله، کنترلی نداریم و توجیه نمی‌تواند در داشتن یا نداشتن باور تأثیر بگذارد؛ ولی در بنا نهادن بر پذیرش باور می‌توانیم کنترل داشته باشیم، و لذا برای مصونیت از خطا، وجود توجیه عقلانی ضروری به نظر می‌رسد (Bishop, 2007, pp.33-55).

از طرف دیگر، دیدگاه بیشاپ با دیدگاه ویتگنشتاین نیز در تفاوت است؛ چرا که ویتگنشتاین ساحت عقل و ایمان را از هم جدا می‌داند (Wittgenstein, 1953, p.65)، در حالی که بیشاپ معتقد است برای این‌که فرد بتواند به باورهای دینی ملتزم باشد، باورهای دینی باید استحقاق معرفت‌شناختی و اخلاقی داشته باشند (Bishop, 2007, p.55).

دیدگاه بیشاپ، مانند دیدگاه جیمز، مبتنی بر خطرپذیری و ریسک عقیدتی است؛ هر چند که ریسک مورد نظر بیشاپ و جیمز متفاوت است با ریسک مورد نظر کرکگور؛ زیرا

کرگگور نه تنها توجیه را برای باور ایمانی قبول ندارد، که حتی آن را برای ایمان مضرّ می‌داند. از نظر کرگگور، ریسک ایمانی ورای شواهد موجود و یا حتی خلاف شواهد موجود رخ می‌دهد (کرگگور، ۱۳۷۴، ص ۶۳). اما از نظر بیشاپ و جیمز، ریسک ایمانی بر خلاف یا ضدّ شواهد موجود، قابل قبول نیست و ریسک ایمانی تنها در صورتی قابل قبول است که خلاف شواهد موجود نباشد، اگر چه ممکن است در ورای شواهد صورت گرفته باشد. البته ریسک ورای شواهد هم همیشه درست به حساب نمی‌آید و باید شرایطی را حاصل کند تا بتواند درست محسوب شود (Bishop, 2007, pp.106-707).

بر اساس نظریهٔ جیمز، به لحاظ اخلاقی برای افراد مجاز است که گزارهٔ p را - که صدق آن را بر اساس شواهد در دسترس نمی‌توان به طور کامل مشخص کرد - به عنوان درست و به نحو تمام عیار در عقل عملی به کار بگیرند و بر اساس آن، تصمیم‌گیری کنند؛ البته در صورتی که:

۱- انتخاب p به عنوان انتخابی اصیل خود را به فرد نشان دهد.

۲- گزارهٔ p نتواند به خودی خود، بر اساس مبانی عقلی مورد تصمیم‌گیری واقع شود. بیشاپ، شرایطی را به نظریهٔ جیمز می‌افزاید تا به لحاظ اخلاقی نیز باوری موجّه را ترسیم کند؛ زیرا در نظریهٔ او، باور دینی در نهایت باید واجد توجیه اخلاقی باشد. او معتقد است که ما می‌توانیم بر باور خود کنترل داشته باشیم و به همین دلیل است که دغدغهٔ توجیه باورها برای ما پدید می‌آید؛ چرا که اگر کنترلی بر باور خود نداشتیم، باور خود را بر ما تحمیل می‌کرد، و دغدغهٔ ردّ یا قبول یک باور به وسیلهٔ توجیه قابل قبول، منتفی می‌شد.

توضیح این مطلب در این جا ضروری است که برای روشن شدن موضع بیشاپ دربارهٔ باور، باید بدانیم کسانی که به تأثیر اراده بر باور معتقدند، اراده‌گرایان (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۵۷) یا اختیارگرایان (پویمن، ۱۳۸۷، ص ۵۴۳) نامیده می‌شوند. از نظر اراده‌گرایان، اراده می‌تواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر باور تأثیر بگذارد (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۶۰). بیشاپ از کسانی است که معتقدند اراده به طور غیرمستقیم بر باور تأثیر می‌گذارد. او، تأثیر مستقیم اراده بر باور را نفی می‌کند و معتقد است ما نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که به امری باور داشته باشیم، اما می‌توانیم تصمیم بگیریم که گوش خود

را بگیریم یا نگاهمان را برگردانیم و به این ترتیب، بر شکل‌گیری باورهایمان اثر بگذاریم (Bishop, 2007, pp.33-55). او به اراده‌گرایی هنجاری می‌پردازد و بیان می‌کند باید به دنبال شرایطی باشیم که ما را در داشتن یک باور مجاز می‌کنند. از نظر او، باید بدانیم که تحت چه شرایطی، ما می‌توانیم به یک باور ملتزم باشیم، و در این جاست که لزوم بحث دربارهٔ اخلاق باور به میان می‌آید.

۲-۱. اخلاق باور

دیدیم که بر اساس اراده‌گرایی، فرد می‌تواند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر باور خود تأثیر بگذارد. این توانایی، مسئولیت‌هایی را در قبال باور به وجود می‌آورد، و لذا لزوم وجود اخلاقی برای باور ضروری به نظر می‌رسد؛ اخلاقی که قواعد درست نحوهٔ کنترل باور را در اختیار ما قرار دهد، و وظایف متناسب با باور را برای ما ترسیم کند. در این جا، می‌توان به سه نوع از این وظایف اشاره کرد (فعال، ۱۳۸۶، صص ۱۶۷-۱۷۰):

۱- وظایف معرفتی: عده‌ای از فلاسفه بر وظایف معرفتی تأکید می‌کنند. این افراد معتقدند که ما در قبال باورهایمان مسئولیتی معرفتی داریم؛ بدین معنا که دربارهٔ باورهای نادرست که می‌توانیم آن‌ها را از خود دور کنیم، مسئولیت داریم.

۲- وظایف اخلاقی: عده‌ای از فیلسوفان بر وظایف اخلاقی تأکید می‌کنند. بر اساس نظر این افراد، موقعیت‌های باور کردن یک قضیه، می‌تواند سه حالت داشته باشد: الف) حالتی که شواهد کاملاً تام و تمام هستند و باور، متعلق خود را به انسان تحمیل می‌کند. در این شرایط، سخن گفتن از وظیفه بی‌معناست؛ چرا که وقتی باور، خود را به انسان تحمیل کند، نمی‌توان اراده‌ای دربارهٔ آن اعمال کرد و در نتیجه، وظیفه‌ای نیز در قبال باور پیدا نمی‌شود.

ب) حالتی که شواهد ناکافی هستند. در این شرایط، از وظایف معرفتی سخن به میان می‌آید. ج) حالتی که شواهد کافی اند، اما تام و تمام نیستند. در این جا، وظایف اخلاقی فرآیند باور حاکم می‌شوند. به تعبیر دیگر، در مواردی که شواهد کافی اند اما تام و تمام نیستند، انسان باید با توجه به وظایف اخلاقی، اقدام به یک باور داشته باشد؛ البته در این حالت، گاهی جایز و حتی واجب است که علی‌رغم شواهد کافی، انسان با لحاظ وظایف اخلاقی، قضیه‌ای را باور کند (اکبری، ۱۳۸۴، صص ۶۸-۶۹).

«از نظر این گروه از فلاسفه، ما هیچ وظیفه معرفتی خاصی نداریم که قبلاً و با اصول اخلاقی پوشش داده نشده باشد. اگر ما ادعا کنیم کسی این وظیفه را بر عهده دارد که به برخی از گزاره‌ها باور پیدا کند، باید دلیلی اخلاقی برای این وظیفه اقامه کنیم نه دلایل معرفتی.» (پویمن، ۱۳۸۷، ص ۵۷۷)

۳- وظایف نتیجه‌گرایانه: گروهی از فلاسفه بر وظایف نتیجه‌گرایانه تأکید دارند. نتیجه می‌تواند سود و سعادت و یا هر چیز دیگری باشد. پاسکال نمونه افرادی است که به این نظر اعتقاد دارند. قضیه شرط‌بندی پاسکال، همین مسئله را بیان می‌کند.

«در وضعیت تعادل شواهد، باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که یک مؤمن، در صورتی که خدا وجود نداشته باشد، ضرری نمی‌کند؛ و در صورت وجود خداوند، از سعادت بزرگ بهره می‌برد. ولی در مقابل، یک ملحد در صورتی که خدا وجود نداشته باشد، سودی نمی‌کند؛ و در صورت وجود خداوند، از سعادت بزرگ محروم می‌شود و به شقاوتی عظیم گرفتار می‌آید.» (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۷۰)

حال باید به بررسی نظر بیشاپ در باب اخلاق باور پردازیم؛ اما چون نظر او بر مبنای نظر جیمز بنا شده، ابتدا لازم است نظر جیمز و موضع او را در قبال باور بررسی کنیم.

۳-۱. نظریه جیمز در باب ایمان‌گرایی و اخلاق باور

برای دانستن نظر جیمز، مهم است که بدانیم او در مقابل کلیفورد و قرینه‌گرایان، به بیان دیدگاه خویش پرداخت. کلیفورد معتقد بود که انسان، تنها می‌تواند به آن دسته از قضایا اعتقاد داشته باشد که او را از خطا مصون می‌دارند. او می‌گوید:

«همیشه، همه جا و برای همه کس نادرست است که بدون شواهد کافی، هر

قضیه‌ای را باور کند.» (Clifford, 1877, p.505)

به بیان دیگر، کلیفورد هر باوری را که مبتنی بر شواهد کافی نباشد، غیراخلاقی می‌داند و معتقد است که انسان، مسئول عواقب چنین باوری است.

«در صورتی که شواهد کافی برای پذیرش یک گزاره وجود نداشت، پذیرش آن

امری غیراخلاقی است.» (Clifford, 1993, p.499)

شاید بتوان دیدگاه کلیفورد را متأثر از دیدگاه دکارت و لاک دانست. دکارت منشأ خطا را در استفاده نادرست از اختیار می‌دانست و معتقد بود که اگر مرتکب خطا در باور

شویم، مستوجب سرزنش هستیم (دکارت، ۱۳۶۱، ص ۹۶). بر این اساس، تا قضیه‌ای را با وضوح و تمایز کافی درنیافته‌ایم، هرگز نباید به آن التزام یابیم (Locke, 1795, p.413). این دیدگاه، ناظر به نوعی قرینه‌گرایی سخت‌کیش است که بر اساس آن، هر گونه باور ایمانی، فاقد صلاحیت اخلاقی دانسته می‌شود (فتحی‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰).

جیمز دیدگاه کلیفورد را نقد می‌کند و معتقد است که گزاره‌های مهم، غالباً ابهام قرینه‌ای دارند؛ اما باور نکردن آن‌ها به این معنی است که در عمل، خلاف آن را برگزیده‌ایم. به بیان دیگر، جیمز معتقد است که تعلیق حکم در مورد باورهای دارای ابهام قرینه‌ای، فقط در حوزه معرفت است و در عمل، ناچار گزاره مقابل را پذیرفته‌ایم (Bishop, 2007, pp.120-121).

جیمز، در مقابل دیدگاه کلیفورد، به نوعی ایمان‌گرایی معتدل معتقد است. بر اساس نظر جیمز، گاهی بدون وجود شواهد کافی هم می‌توان به یک باور اعتقاد داشت و بنا را بر درست بودن آن گذاشت (Bishop, 2007, p.124). بر این اساس، اراده وارد حوزه باور می‌شود. البته از نظر او، اراده به طور مستقیم نمی‌تواند بر باور اعمال شود؛ بلکه هنگامی که فرد بنا را بر درست بودن یک گزاره می‌گذارد، اراده خود را به نحوی مستقیم بر عمل تحمیل می‌کند و این باعث می‌شود که تمایلات او، بر باور او تأثیر بگذارد (Bishop, 2007, p.31). از نظر جیمز، اراده قوی‌تر از عقل است و در مواردی که شواهد کافی وجود ندارد، اما با دل-بستگی‌های شخصی هماهنگ است، اراده وارد میدان می‌شود. او معتقد است:

«شکل اصیل دین، احساسی است که نباید با عقیده و عمل یکسان انگاشته شود.» (Macquire, 1981, p.13)

یا در جای دیگری بیان می‌کند:

«مذهب عبارت است از تأثیرات و احساسات و رویدادهایی که برای هر انسانی در عالم تنهایی و دور از همه دل‌بستگی‌ها، روی می‌دهد؛ به طوری که انسان از این مجموعه می‌یابد که بین او و آن چیزی که آن را امر خدایی می‌نامد، رابطه‌ای برقرار است.» (جیمز، ۱۳۴۳، ص ۶)

اما چگونه می‌توان از درست بودن التزام به باورهای ایمانی مطمئن شد؟ آیا باورهای ایمانی خود را اثبات می‌کنند یا باید بر مبنای شواهدی اثبات شوند. جیمز

معتقد است که ایمان، بدون مفاهیم و احکام به وجود می‌آید و بر اساس شواهد عقلی بنا نمی‌شود. از این جهت، او ایمان را به ادراک حسّی تشبیه می‌کند (James, 2008, p.433)، و معیار کلّ حقیقت را تجربه می‌داند. او معتقد است که تجربه مذهبی هم باید به عنوان یک واقعیت پذیرفته شود (شفلر، ۱۳۸۱، ص ۱۵۲).

اما چرا باور ما باید موجّه باشد؟ جیمز معتقد است که باور ما بر عمل ما مؤثر است و توجیه باور می‌تواند در درستی عمل تأثیر گذارد. اما اگر بخواهیم عملی را انجام دهیم که باوری موجّه درباره آن نداریم، چه اتفاقی خواهد افتاد و ملاک درستی عمل چگونه تعیین می‌شود؟ او می‌گوید:

«هنگامی که تصویری در ما شکل می‌گیرد، عمل بسیار آسان می‌نماید، و معمولاً این گونه است. اما اگر این گونه نشود، ما با مسئله‌ای اخلاقی مواجه هستیم. وقتی تصویری در ما شکل نگرفته است، فرض آن تصوّر و عمل بر اساس آن، می‌تواند مخالف عادت ما رخ دهد، یا این که امری خطرناک و یا سخت باشد؛ و عمل نکردن می‌تواند کاری بد و نادرست باشد. در این جا، باید به ارزش عمل و سود آن نگریم.» (James, 1984, p.39)

او معتقد است که درستی یک باور، باید در نتایج عملی و در تجربه عملی آینده آن جست‌وجو شود. در نظر او، صدق و سودمندی، کاملاً با یکدیگر درآمیخته‌اند و به همین دلیل نیز چیزی به نام صدق مطلق یا حقیقت مطلق نداریم (جیمز، ۱۳۸۱، ص ۱۰). به عبارتی، صادق بودن یک باور یا ایده در گرو این است که «از صادق بودن آن، چه تفاوت مهمی در زندگی بالفعل شخص ایجاد می‌شود» (Egginton, 2004, p.11). او می‌گوید: ما همیشه باید به چیزی باور داشته باشیم که نتایج بهتری را به بار می‌آورد؛ امری که نتایج بهتری را به بار می‌آورد، ارزش بهتری خواهد داشت (Gale, 2005, p.94)، و ما را بیشتر به حقیقت می‌رساند.

شاید تصوّر شود که رسیدن به حقیقت در نظریه جیمز، شبیه پرهیز از خطا در نظریه کلیفورد است؛ اما از نظر جیمز این گونه نیست. او بین این دو تفاوت قائل است و آن طور که اشاره شد، نظریه کلیفورد را دارای تعارض در عمل و نظر می‌داند، و آن را برای کسانی که به توجیه باور ایمانی خود می‌اندیشند کافی نمی‌شمرد (James, 1984, p.39).

p.377). او در مقاله «اراده باور»، شرایطی را که می‌تواند یک باور را موجّه سازد بیان می‌کند. او معتقد است در مواردی که شواهد ناکافی در دست است و انتخاب ما انتخابی اصیل و غیر قابل تصمیم بر اساس قرینه است، ما می‌توانیم با توجّه به وظیفه معرفتی، صدق یک گزاره را باور کنیم.

برای توضیح نظریه جیمز، ابتدا باید به این نکته توجّه کنیم که جیمز، بین گزاره‌هایی که فرد با آن‌ها مواجه است تمایز قائل می‌شود و از آن‌ها با عنوان فرضیه یاد می‌کند (James, 1984, p.314). فرضیه می‌تواند برای یک شخص زنده یا مرده، اجباری، غیر اجباری، مضیق یا موسّع باشد (Bishop, 2007, p.125). در زندگی، فرد باید بین فرضیه‌ها دست به انتخاب بزند. از نظر او، انتخابی می‌تواند اصیل و درست باشد که زنده، اجباری و مضیق باشد.

انتخاب زنده به این معناست که هر دو طرف یک تصمیم، برای فرد اهمّیت داشته باشند، به صورتی که انتخاب در تعادل بین دو طرف معنا یابد.

انتخاب اجباری انتخابی است که فرد نتواند از گزینش یکی از دو فرضیه سر باز زند. اگر به کسی بگوییم: یا مرا دوست بدار یا از من متنفر باش، او می‌تواند هیچ کدام را انتخاب نکند. اما اگر به کسی بگوییم: یا این حقیقت را بپذیر یا آن را رها کن، او را در انتخابی اجباری قرار داده‌ایم؛ زیرا میان این دو حالت، حالتی را نمی‌توان یافت.

اما انتخاب در صورتی مضیق است که امکان انتخاب یک امر دیگر برای انسان حاصل نشود یا به سختی حاصل شود. برای مثال، اگر انتخاب فرد در شرایطی اتفاق بیفتد که بعد از آن، دیگر امکان وقوع نداشته باشد، فرد در شرایط انتخابی مضیق قرار گرفته است.

جیمز با توضیح موارد ذکر شده که مشخصات یک انتخاب اصیل را داراست، بیان می‌کند که مسئله پذیرش دین، یک انتخاب اصیل است و مؤلفه‌های آن را دارا می‌باشد.

۴-۱. موضع بیشاپ در قبال باور

بیشاپ، به تبع جیمز، معتقد است که اراده، به شکل مستقیم بر باور تأثیر نمی‌گذارد؛ اما به شکلی غیرمستقیم، از طریق عمل ذهنی و بیرونی، بر باور فرد تأثیر می‌گذارد. در واقع، او به تفکیک پذیرش یک امر و بنا گذاشتن بر درست بودن یک امر اشاره می‌کند و معتقد است

اگر چه نمی‌توانیم در پذیرش یک امر دخالت داشته باشیم، اما در شرایطی می‌توانیم بنا را بر درست بودن یک باور بگذاریم و بر همان اساس عمل کنیم (Bishop, 2007, pp.30-55).

بیشاپ، مانند جیمز، معتقد است که باور ما، بر عمل ما تأثیر می‌گذارد؛ لذا باید بتوانیم به توجیه معرفتی باور خود نائل آییم، تا آنچه را در عمل انجام می‌دهیم، موجه سازیم. اما در نظر او، اگر باوری را در عمل به کار گیریم، باید عواقب اخلاقی آن را هم مد نظر قرار دهیم. بر این اساس، یک باور می‌تواند در تمام شئون زندگی فرد مؤثر باشد، و لذا مسئله توجیه اخلاقی باور به میان می‌آید (Bishop, 2007, p.47).

بیشاپ بیان می‌کند که فرد گاهی برای توجیه اخلاقی، نیاز به توجیه معرفتی باور هم دارد؛ ولی اذعان می‌کند که در نهایت آنچه مهم است، توجیه اخلاقی باورهای ایمانی است؛ یعنی در نهایت مهم است که در عقل عملی، تصمیم بر اساس یک گزاره رخ می‌دهد.

او به تفاوت بین پذیرش یک گزاره و بنا را بر پذیرش یک گزاره گذاشتن، می‌پردازد و معتقد است آن چیزی که موضوع توجیه واقع می‌شود این است که بنا را بر پذیرش یک گزاره بگذاریم و نتایج عملی آن را بررسی کنیم. در واقع، پذیرش و باور یک گزاره، امری ارادی نیست و نمی‌توان آن را به صورت مستقیم کنترل کرد؛ تنها می‌توان از طریق کنترل مستقیم بر عمل و تصمیم در عقل عملی، شرایطی را فراهم آورد که باور به یک گزاره صورت پذیرد. پس باور به خودی خود قابل کنترل نیست، تا مسئله توجیه یا وظیفه در قبال آن مطرح شود؛ بلکه آن چیزی که می‌تواند موضوع توجیه واقع شود، بنا گذاشتن بر درست بودن یک گزاره در عقل عملی و استفاده از آن در استدلال‌های عقل عملی است (Bishop, 2007, pp.33-55).

بیشاپ، نظریه جیمز را درباره باورهای ایمانی و توجیه آن‌ها، در صورت نبود شواهد کافی می‌پذیرد. از نظر او، ریسک عقیدتی در پاره‌ای از موارد می‌تواند درست و موجه باشد. او، مسئله امکان ریسک عقیدتی را با استفاده از نظریه جیمز بیان می‌کند و معتقد است که ریسک عقیدتی، به لحاظ روان‌شناختی امری ممکن است (Bishop, 2007, pp.111-112) اما مسئله موجه بودن آن مورد سؤال است. سپس به دنبال توجیهی مناسب برای آن برمی‌آید و نظر جیمز را در این باره مطرح می‌کند (Bishop, 2007, pp.111-112).

p.112). البته او در ادامه به این نتیجه می‌رسد که این ایراد به جیمز وارد است که نظریه او، نظریه‌ای بسیار آزاد است و گستره‌ای وسیع از ایمان دینی را در بر می‌گیرد.

«از این منظر، دین نازی هم معقول شمرده می‌شود و فرد می‌تواند خود را در عمل به آن ملزم کند؛ در حالی که این تصوّر، با تصوّر عمومی مردم درباره این دین ناسازگار است.» (Bishop, 2007, p.149)

بنابراین بیشاپ برای پاسخ‌گویی به این مسئله، به محدود کردن نظریه جیمز پرداخته و برای جدا کردن مکاتبی که با تصوّر عمومی مؤمنین از دین و اعتقاد دینی ناسازگارند، دو قید را به این نظریه اضافه می‌کند. این دو قید عبارت‌اند از: انگیزه احساسی فرد برای انجام یک عمل، باید به لحاظ اخلاقی قابل قبول باشد؛ و محتوای گزاره‌ای که فرد به آن ملزم است، باید مطابق اخلاق درست شکل گرفته باشد. نظریه بیشاپ به شرح زیر است:

وقتی p گزاره‌ای ایمانی است و در سیاق ایمان دینی رخ می‌دهد، به لحاظ اخلاقی برای افراد موجه خواهد بود که p را به عنوان درست بپذیرند و با اطمینان کامل، در تصمیم‌گیری خود دخالت دهند؛ وقتی به درستی داوری می‌کنند که صدق p با قرائن در دسترس اثبات نمی‌گردد.

- ۱- اگر و تنها اگر مسئله p خودش را به عنوان یک انتخاب اصیل به نمایش بگذارد؛
- ۲- مسئله p به نحو ضروری، غیر قابل تصمیم بر اساس قرائن باشد؛
- ۳- انگیزه احساسی (غیر قرینه‌ای) برای تصمیم بر اساس p به عنوان امری درست، از نوعی باشد که به لحاظ اخلاقی قابل قبول است؛
- ۴- صدق p مطابق اخلاق درست باشد (Bishop, 2007, p.165).

بر این اساس، او معتقد است که با این شرایط، هر آنچه در این حوزه روی دهد، مجاز و معقول خواهد بود.

بدین وسیله بیشاپ می‌کوشد تا راهی را بین قرینه‌گرایی سخت‌کیش (دیدگاه کلیفورد) و ایمان‌گرایی (در جلوه ضد عقلی آن) بگشاید. بر اساس قرینه‌گرایی سخت‌کیش، باور بدون وجود قرینه بیرونی، ناموجه محسوب می‌شود، و فرد به لحاظ اخلاقی مجاز نیست که به چنین باوری در عمل ملتزم شود. بر اساس ایمان‌گرایی افراطی نیز یا هیچ توجیهی

برای باور لازم نیست، یا عقل از دست‌یابی به توجیه ناتوان است و فرد نمی‌تواند برای درک حقایق الهی، از منبع عقل بهره‌برد. ولی از نظر بیشاپ، رابطه‌ای بین عقل و ایمان برقرار می‌شود؛ و از آن‌جا که باور بر عمل مؤثر است، برای توجیه اخلاقی عمل، توجیه معرفتی و اخلاقی باور ضروری است. همچنین او معتقد است که خطرپذیری عقیدتی در ورای شواهد، هنگامی می‌تواند درست و موجّه باشد که از عللی احساسی و غیر قرینه‌ای نشأت گرفته باشد و محتوای آن مطابق اخلاق درست باشد.

۲. بررسی موضع بیشاپ در قبال باور

بیشاپ، تفسیری واقع‌گرایانه و برون‌گرایانه از باور ایمانی ارائه می‌کند؛ چرا که او معتقد است صرف گرایش‌های فرد و انسجام درونی باور با سایر باورها، نمی‌تواند توجیه باور را فراهم کند، و لذا به شواهد بیرونی رجوع می‌کند تا به این وسیله بتواند توجیهی برای باور فراهم آورد. در واقع، دیدگاه او در مقابل دیدگاه درون‌گرایانه ویتگنشتاین قرار می‌گیرد. بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین، باورهای دینی فرد، در انسجام درونی با سایر باورهای دینی است که موجّه به نظر می‌رسد و فرد، هیچ توجیه بیرونی برای باورهای خود نمی‌یابد؛ زیرا اساساً حوزه باورهای دینی از حوزه باورهای دیگر جداست و سنخ متفاوتی با سایر باورهای فرد دارد؛ هر کدام از حوزه‌های باورمندی، بازاری زبانی خاص خود را دارد. دیدگاه درون‌گرایانه، دیدگاهی غیر واقع‌گرایانه است و راهی را به بیرون از ذهن در نظر نمی‌گیرد (هادسون، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸). اما دیدگاه بیشاپ، در واقع دیدگاهی برون‌گرایانه به نظر می‌رسد که به دنبال توجیهی بیرونی برای باور دینی است.

اما در این‌جا مسئله‌ای قابل طرح است و آن این‌که شواهد بیرونی، چگونه از درستی باورهای ایمانی حکایت دارند؟ و چگونه افراد مؤمن می‌توانند به نفس الامر امور دینی دست‌یابند و خود را با آن مطابق سازند؟ بیشاپ در پاسخ می‌گوید: گاهی بدون توجیه معرفتی، یک باور می‌تواند به لحاظ اخلاقی موجّه باشد؛ و آنچه در نهایت اهمیت دارد، همین توجیه اخلاقی است. او، این موارد را مواردی بسیار نادر می‌داند که بدون توجیه معرفتی، توجیه اخلاقی ممکن می‌شود. در واقع، از نظر او، در موارد محدودی می‌توانیم بدون توجیه معرفتی، به توجیهی اخلاقی دست‌یابیم. مثل زمانی که مورد تهدید واقع می‌شویم و دست به انجام کاری می‌زنیم که در شرایط عادی، به لحاظ

اخلاقی مجاز به انجام دادن آن نیستیم؛ یا شرایطی که کسی تظاهر می‌کند به این که امری را دیده است و ما را وادار می‌کند سخن او را باور کنیم.

حال بی‌شاپ باید به این سؤال پاسخ دهد که چگونه می‌توان مطمئن بود که در قبال باورهای دینی، چنین امری رخ نمی‌دهد؟ و از کجا معلوم که ریسک در باورهای دینی متفاوت از ریسکی است که در زندگی عملی، در قبال یک امر صورت می‌دهیم و به شکل استثنایی آن را درست می‌دانیم؛ شاید کسی معتقد باشد که درباره باورهای دینی هم می‌توان چنین امری را درست دانست، و التزام به باورهای دینی را امری استثنایی به حساب آورد.

از طرفی بی‌شاپ می‌گوید: می‌توان در شرایطی، بدون قرینه کافی، بنا را بر درست بودن یک گزاره گذاشت و بدین ترتیب، مقدمات عملی را فراهم کرد که به لحاظ معرفتی درست و دارای ارزش اخلاقی باشد. اما این شرایط، چه تفاوتی با قرار گرفتن در سایر وضعیت‌ها دارد؟ و چه معیاری وجود دارد که مطمئن شویم این گزاره، واقعاً درست است؟ یعنی چگونه می‌توان قانونی را به طور کلی وضع کرد که بر اساس آن، برخی شرایط به نحوی استثنایی، بدون نیاز به قرینه کافی موجّه شمرده شوند؟ مسئله دیگری که درباره موضع بی‌شاپ قابل طرح است این که او، به نظریه جیمز پرداخته و آن را با افزودن دو شرط موجّه می‌یابد. پیشتر نظر او را توضیح دادیم، اما ذکر چند مورد در این باره ضروری است:

اول این که داوری درست - که در شرایط مورد نظر بی‌شاپ مطرح شد - چگونه و بر اساس چه هنجارهایی باید باشد؟ اگر این داوری بر اساس رویه قرینه‌ای تجربه‌گرای عقلانی باشد، نمی‌تواند درستی باورهای دینی را اثبات نماید؛ و اگر بر اساس رویه قرینه‌ای دینی باشد، نمی‌تواند بیرون از قالب‌های عقیدتی به عنوان یک هنجار شکل گیرد. بنابراین دقیقاً مشخص نمی‌شود که این داوری، بر چه اساسی باید صورت گیرد. دومین مسئله این که باید مشخص شود آیا تجربه دینی به عنوان یک شاهد به حساب می‌آید یا به عنوان یک انگیزه احساسی؟ به نظر می‌رسد کسانی که با تجربه دینی به باورهای ایمانی ملتزم می‌شوند، تجربه خود را به عنوان یک شاهد کافی برای باور به حساب می‌آورند، تا یک انگیزه احساسی صرف.

اما سومین مطلبی که می‌توان درباره این نظریه مطرح کرد این‌که بیشاپ، از مطابقت گزاره‌های ایمانی با اخلاق درست سخن می‌گوید، اما معیار اخلاق درست را تعیین نمی‌کند. ممکن است ما در شرایط یکسانی قرار بگیریم، ولی توجیه‌های اخلاقی متفاوتی را ارائه کنیم. گاهی به صرف تفاوت در دید، مسئله متفاوت جلوه می‌کند و توجیه نهایی، متفاوت می‌شود. گاهی دو فرد، با وجود داشتن شواهد مشابه، نتایج متفاوتی می‌گیرند که حاصل کنار گذاشتن شواهد و پیش‌فرض‌های آن‌هاست. و گاهی یک فرد، به دلیل تجربه دینی، شواهد را کافی می‌داند؛ و دیگری شواهد را ناکافی می‌بیند. در این شرایط، چه معیاری حق را مشخص می‌کند؟ و آیا ما به پلورالیسم اخلاقی گرفتار نمی‌شویم؟ در نهایت، اگر بیشاپ بتواند به همه مسائل فوق پاسخ گوید، باز هم این مسئله مطرح است که او، همه ریسک‌های ایمانی را مجاز نمی‌داند و برای آن‌ها توجیه اخلاقی در نظر نمی‌گیرد. بنابراین یک مؤمن چگونه می‌تواند در پاره‌ای موارد به نظریه او معتقد باشد و سایر موارد را نادیده بینگارد؟ به نظر می‌رسد که در درون یک قالب دینی، باید بتوان همه گزاره‌ها را توجیه کرد، تا امکان التزام به آن‌ها فراهم شود.

نتیجه‌گیری

درباره عقل و ایمان، مباحث متعددی در طول تاریخ مطرح شده و متفکرانی به این مسئله پرداخته‌اند. یکی از محورهای این بحث در دوره جدید، مسئله توجیه باور دینی است. از زمانی که توجیه باور دینی به صورت یک مسئله درآمده، با مواضع و دیدگاه‌های مختلفی از سوی متفکران مواجه بوده است. برخی باور دینی را بی‌نیاز از توجیه و برخی آن را توجیه‌ناپذیر دانسته‌اند. برخی نیز توجیه را برای باور دینی مضر به شمار آورده‌اند. اما گروهی معتقدند در صورتی می‌توان باور دینی داشت که برای آن توجیه کافی وجود داشته باشد. در مقابل این دیدگاه، جیمز از شرایطی سخن گفت که تحت آن شرایط، باور دینی به مثابه ریسک عقیدتی می‌تواند توجیه داشته باشد. به دنبال او، بیشاپ با مطرح کردن نظر جیمز، دیدگاه جدیدی را ارائه کرد که بر اساس آن، در برخی شرایط، باور دینی به مثابه ریسک عقیدتی می‌تواند توجیه اخلاقی داشته باشد. از نظر او، آنچه در نهایت اهمیت دارد همین توجیه اخلاقی است. بر این اساس، او کوشیده است تا دیدگاهی معتدل را میان ایمان‌گرایی و قرینه‌گرایی به تصویر کشد.



۱. جان بیشاپ، استاد دانشگاه آکلند است و در حوزه فلسفه دین و فلسفه عمل، آثاری مهم و ارزشمند دارد. کتاب «باور ایمانی» آخرین اثر اوست که در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات آکسفورد به چاپ رسیده است. ایده بیشاپ در این کتاب، طرح دیدگاه جدیدی در باب ایمان‌گرایی، با استفاده از اندیشه ویلیام جیمز است.

2. Faith-Venture

کتابنامه

- اکبری، رضا (۱۳۸۴)، *ایمان‌گرایی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پویمن، لوئیس. پی (۱۳۸۷)، *معرفت‌شناسی*، ترجمه رضا محمدزاده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- جوادی، محسن (۱۳۸۱)، «الوین پلانتینگا و معرفت‌شناسی اصلاح شده»، *پژوهش‌های فلسفی - کلامی*، ۱۱-۱۲.
- جیمز، ویلیام (۱۳۴۳)، *دین و روان*، ترجمه مهدی قائنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- همو (۱۳۸۱)، *پراگماتیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دکارت، رنه (۱۳۶۱)، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شفلر، اسرائیل (۱۳۸۱)، *چهار پراگماتیست*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
- عظیمی دخت، حسین (۱۳۸۵)، *معرفت‌شناسی باور دینی*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فتحی‌زاده، مرتضی (۱۳۸۴)، *جستارهایی در معرفت‌شناسی معاصر*، تهران: طه.
- فعالی، محمدتقی (۱۳۸۶)، *معرفت‌شناسی دینی و معاصر*، تهران: انجمن معارف اسلامی.
- کرکگور، سورن (۱۳۷۴)، «انفسی بودن حقیقت است»، ترجمه مصطفی ملکیان، *نقد و نظر*، ۳ و ۴.
- لگنهاوزن، محمد (۱۳۷۴)، «ایمان‌گرایی»، ترجمه سید محمود موسوی، *نقد و نظر*، ۳ و ۴.
- لی، پاتریک (۱۳۸۱)، «قرینه‌گرایی، پلانتینگا و ایمان و عقل»، ترجمه مرتضی فتحی‌زاده، *پژوهش‌های فلسفی - کلامی*، ۱۱-۱۲.
- هادسون، ویلیام (۱۳۷۸)، *ویژگی‌های دین و ربط فلسفه او به باور دینی*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر.

- Bishop, John (2007), *Believing by Faith*, Oxford: Clarendon press.
- Ibid (2010), "Faith", in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Clifford, W. K. (1877), *The Ethics of Belief*, Oxford: Oxford University press.
- Ibid (1993), *The Theory of Knowledge*, ed. L. P. Pojman, Belmont: Wadsworth.
- Egginton, W. & Mike Sond, Bothe (2004), *The Pragmatic Turn in Philosophy*, New York: State University.
- Gale, Richard (2005), *The Philosophy of William James*, Cambridge University press.
- James, William (1984), *The Essential Writings*, New York: State University.
- Ibid (2008), *The Varieties of Religious Experiences*, Megalodon entertainment.
- Locke, John (1795), *An Essay Concerning Human Understanding*, Oxford: Oxford university press.
- Macquarie, J (1981), *Twentieth Century Religious Thought*, New York: Charles Scribner's Sons.
- Wittgenstein, L (1997), *Lectures and Conversation*, California: University of California press.